

نادر درخواست ابدالیان را پذیرفت .

روز بعد عده کثیری از سران ابدالی با تحف و هدایای بیشمار به اردوگاه نادر آمدند و نادر در عوض با آنان خلعت افتخار بخشید و بسیاری از سران ابدالی بخدمت طهماسب میرزا درآمدند و خود اللہیار خان نیز بفرمانداری هرات منصوب شد .

آنگاه نادر و طهماسب میرزا پس از دوماه غیبت بطرف مشهد باز گشتند و در تاریخ چهارم دی الحجه باین شهر رسیدند .

اگرچه این لشکرکشی کار ابدالیان را یکسره نکرد و مانع از تجدید شورش آنان نگردید، ولی از این جهت دارای اهمیت بود که افسانه شکست ناپذیر بودن افغانها را باطل کرد و اثبات نمود که هرگاه ایرانیان درست تعلیم یابند و با مهارت اداره شوند باسانی از عهد شکست دادن دشمنان بر میآیند .

ارنش ایران پس از چند سال عفت و می الضباطی بالآخره تبدیل به يك پیروی جنگی گردید و نه تنها فرماندهان خودش بلکه خود نیز دوباره

نمونه یاد یافت



فصل چهارم

اخراج غلجائپها

پس از آنکه خطر حمله ابدالیها اقلای بطور موقت مرتفع گردید
قادر وقوایش توانستند توجه خود را معطوف باقدام شگرف تری نمایند
بدین معنی که غلجائپها را از خاک ایران رانند و طهماسب میرزا را بر مسند
سلطنت برقرار سازند .

بطوریکه در فصل اول گذشت رفتار تفرعن آمیز اشرف نسبت به
ترکیه موجب آن گردید که آش جنگ بینوی و آن کشور مشعل گردد
اشرف در عین حال مدتی با روسیه در جنگ و ستیز بود لکن نبرد مهمی بین
غلجائپها و روسها روی نداد . اگر چه قوای اشرف نسبت بسپاهیان ترکیه
بسی ناچیز بود با اینهمه اشرف توانست مدتی در مقابل ترکیه ایستادگی
کند لکن سرانجام ناگزیر گردید که قسمتی از اراضی خود را به ترکیه
واگذار نماید . این مبارزه نشان داد اگر چه غلجائپها از لحاظ
شایستگی جنگی عالی ندارند با وجود این قادر بر امری با کشور نرومندی
مانند ترکیه که دارای ارتش مجهز و آزموده ای باشد نیستند بطوریکه
قبلا گذشت اشرف نظر بمبارزه ای که با حسین پسر عمش داشت نمیتوانست
از قندهار نیروی کمکی بدست آورد .

جنگ ترکیه و اعرابها موجب آن گردید که شاه سلطان حسین

پادشاه سابق ننگون بخت ایران بطور ناثر انگیزی بقتل رسد. توضیح آنکه در سال ۱۱۳۹ هجری (۱۷۲۶ میلادی) هنگامیکه احمد پاشای بغداد فرماندهی قوای ترکها را عهده دار بود و برای نبرد با اشرف پیش میراند پیامی با اشرف فرستاد مضمونش براینکه افغانها قومی وحشی هستند و لیاقت سلطنت بر ملت متمدنی مانند ایران را ندارند و او مأمور است که آنها را مغلوب سازد و بار دیگر شاه سلطان حسین را بر تخت پادشاهی ایران برقرار نماید.

اشرف بمحض اینکه این پیام را دریافت داشت بمصفاهان دستور فرستاد که پادشاه سابق صفوی معدوم گردد و سرش بارودگاه وی آورده شود. این دستور اجماع نمود اجرا گذاشته شد و سپس اشرف سر شاه سلطان حسین را برای احمد پاشا فرستاد.

در باستان سال ۱۱۴۲ هجری (۱۷۲۹ میلادی) در اصفهان شهرت یافت که حسین سلطان قندهار مشغول لشکر کشی برای آغز سرد با اشرف است و در این حال اخبار متواری باصفهان رسید حاکی از اینکه چون نادر و طهماسب هر دو اندالیه را شکست سخت داده اند اینک پیشرفت بطرف صفاهان را آغاز نموده اند. اشرف سخت مضطرب شد و با شتاب هر چه تمامتر بروین، روی که کمی فرستاد و سپس حدود باغین و بروجرد را که راهی که ترا حصار داشت بصرف در آن رود آورد.

در آنکه تازه از هرات به مشهد برگشته بود، سرگشته روی حسرت و فاجعه آهنگ گریه نمود و حسرتگسب میکرد که قدر از عمر کم رسد از مشهد بمهماسب و از شرجی بدو رسد و در آن روز در صفاهان

خراسان و مازندران و کرمان و مازندران را پس از تصرف اصفهان و اخراج
افغانها از ایران باو واگذار نماید. میرزا مهدی از این قرارداد ذکر می
نمیکند لکن دلیلی برای رد اظهارات محمد حسین نیز وجود ندارد.

در تاریخ ۱۸ صفر ۱۱۴۲ (سپتامبر ۱۷۲۹) نادر و طهماسب میرزا
مشهد را ترك گفتند و از طریق نیشابور و سبزوار بطرف سمنان که در
محاصره اشرف بود روی آوردند. اشرف نیز قسمتی از قوای خود را
مأمور ادامه محاصره سمنان نمود و خود برای مصاف با نادر به سوی
خاور شتافت.

جلو داران افغان بفرماندهی محمد خان کوشیدند که توپخانه نادر
را در بسطام تصرف کنند لکن تلاش آنها بجائی نرسید و محمد خان ناگزیر
بطرف مهماندوست واقع در یازده میل و نیمی شمال خاوری دامغان عقب
نشینی کرد و در آنجا اشرف با عمده قوای خود بوی ملحق گردید. نادر
بیشرفت خود ادامه داد تا به رود کوچک مهماندوست که در خاور قصبه ای
بهین نام واقع است رسید. در این نقطه بود که بامداد ششم ربیع الاول
(۱۹ سپتامبر) نبرد بین قوای نادر و افغانها آغاز گردید. نادر کلیه قوای
خود را تبدیل بیک واحد بزرگ کرد و پوشش آنها را بوسیله تیراندازان
و توپخانه خود تأمین نمود و دستور مؤکدی صادر کرد مبنی بر اینکه قبل
از فرمان صریح وی کسی کمترین حرکت و یا شلیک نکند. افغانها که تابه
تا کنیک معمول خویش تقسیم به سه لشکر شده بودند با سرعت هر چه تمامتر
لحمت بمرکز و سپس بجناحهای قوای ایران حمله بردند. نادر قبل از
آنکه فرمان آتش صادر کند صبر کرد تا افغانها در تیررس نیروی ایران
قرار گیرند. اگر چه شده ای از افغانها از پای در آمدند با وجود این بقید

بجمله ادامه دادند لکن بانهایت شکفتی مشاهده کردند که ایرانیان نه تنها سخت دفاع نمودند بلکه حمله شدیدی آغاز کردند و در عین حال توپخانه نادر زنبورک های (يك نوع توپ) افغانها را نابود کرد و تلفات سنگینی بدشمن وارد ساخت و چون پرچم دار اشرف بر اثر اصابت يك گلوله توپ از پای در آمد افغانها فرار را برقرار ترجیح دادند .

ایرانیان قصد داشتند دشمن را تعقیب نمایند لکن چون نادر میدانست هنوز درست آزموده نشده اند آنرا از این قصد بازداشت .

درباره عده قوای طرفین و تلفات آنان نه میرزا مهدی ذکر کرده است و نه محمد حسین لکن مورخین خارجی هر کدام رقمی ذکر میکنند چنانکه (اوتر) (۱) نیروی افغانها را به ۵۰,۰۰۰ تن و (هانوی) (۲) سپاهیان ایران را به ۲۵,۰۰۰ تن تخمین میزند و (کوکل) (۳) تلفات افغانها را ۱۲,۰۰۰ تن و تلفات ایرانیان را در حدود ۴,۰۰۰ تن ذکر میکند .

نبوغ نادر در این نبرد نه تنها از لحاظ فرماندهی و رشادت بلکه مخصوصاً از حیث مراقبت در تربیت نظامیان و استقرار يك انضباط بینظیر در میان سربازان قابل تحسین است و برآستی میتوان گفت که آزمودگی قوای نادر و مخصوصاً انضباط آنها اثرات معجز آسایی بخشید . در پرتو روح دلاوری و شجاعتی که این نایب بزرگ بکالبد سربازان دمیده بود ایرانیان که تا آنروز رعب عجیبی از قضاوت قلب و بی باکی افغانها در دل داشتند نه تنها بانهایت مردانگی ایستادگی کردند بلکه اثبات نمودند که جنگجویانی خطرناک و شایسته اند . نادر نیز مانند کلیه فرماندهان بزرگ از قبیل اسکندر و ناپلیون و کرامول نه تنها بخودش ایمان عجیبی داشت

۱ - Otter ۲ - Hanway ۳ - Cockell

بلکه دارای این قدرت شگرف بود که ایمان سربسازان را بگذردایی و شایستگی خود جلب کند .

نادر و طهماسب میرزا چند روز پس از پایان نبرد با شرف راه دامغان را پیش گرفتند و در عین حال پیکی به قسطنطنیه فرستادند تا استرداد ایالاتی که ترکها تصرف کرده بودند خواستار گردد لکن این فرستاده در تبریز زندگی را بدرود گفت . قوای ایران از دامغان پیشرفت خود را بطرف باختر ادامه دادند و در عرض راه نادر حقایق تلخ و باطنی و طهماسب میرزا یاد آور شد که مدتی بین شاهزاده و او تولید نقار کرد .

در این انناشرف بطرف ورامین عقب نشینی نمود و از نهوان نیروی کمکی خواست و سپس در دره خار در گردنه باریکی برای ایرانیان دامی گسترد . نادر چون از جلو دارانش قصد دشمن را دریافت قوای نیرومندی را مأمور حمله از جناحین نمود و خود نیز مستقیماً بقلب سپاهیان اشرف زد . این تاکتیک نتیجه بسیار مطلوبی بخشید و بار دیگر افغانها شکست خوردند و مقدار زیادی ساز و برگ و چندین توپ بجای گذاشته به طرف اصفهان فرار اختیار نمودند .

نادر قبل از آنکه پیشرفت خود را ادامه دهد طهماسب را هتفاند کرد بتهران که از طرف افغانها تخلیه شده بود رهسپار کرده تا بقول میرزا مهدی در آنجا « بر تیغ و فتن امور مهم کشور پردازد » . بدیبهی است قصد نادر آن بود که شاهزاده را از خود دور کند تا بهرامت بال باجرای نقشه خویش پردازد .

هنگامیکه اشرف پس از شکست های موالی باصفهان رسید اقلاً سه هزار تن از علما و رجال هم در آن شهر را بهلاکت رسانند و قوای خود را

هأصوو چپاول و سوزانیدن بازار نمود و در عین حال از بیم آنکه عبادا کارمندان کمپانیهای انگلیسی و هلندی بطرف نادر گرایند همه آنها را به زندان افکند و آنان مدت هفده روز در حبس بودند تا بدستیاری نگهبانان خود وسائل فرار خویش را فراهم ساختند .

احمد پاشای بغداد بر اثر استمداد اشرف برای وی عدهای نیرو و چند توپ فرستاد و سپس اشرف بطرف شمال باختری روی آورد و در قصبه مورچه خورت اردو زد .

نادر پس از آنکه خود را از قید طعماسب میرزا رهائی بخشید از طریق نطنز بطرف اصفهان روی آورد و هنگام ورود اشرف به (مورچه خورت) نادر تا این قصبه پیش از چند فرسنگ فاصله نداشت و برای اینکه اشرف را تحریک به خروج از موضع خود نماید چنین وانمود کرد که قصد حمله بافغانها را ندارد بلکه میخواهد وارد اصفهان شود . این تیرنگ امر خود را بخشید و اشرف بقصد غافلگیر کردن نادر آغاز حمله نمود . اشرف بتقلید تاکتیک نادر در مهماندوست قوای خود را تبدیل بیک واحد نمود و توپخانه را در جناحین قرار داد . اما ایرانیان ناگهان از چندین طرف به قوای افغان حمله برده و در نخستین یورش چندین توپ افغانها را بتصرف در آوردند و سپس جنگ های تن بتن خونینی بین طرفین روی داد لکن با وجود حملات شدید افغانها سرانجام قوای ایران پیروزی درخشانی یافتند و بقیه توپ های افغانها را تسری وعده کثیری نیز اسیر بدست آوردند که عده ای از آنها ترك بودند .

نادر با این تركها منتهای خورش رفتاری را نمود و اندکی بعد آنها را آزاد ساخت .

اشرف بانستاد هر چه تمامتر خوبش را به اصفهان رسانید و آماده فرار شد و برای حمل زنان و کودکان و اشیاء قیمتی افغان ها هر چه اسب و الاغ در شهر بود به بیگاری گرفت و سه روز بعد به طرف شیراز فرار کرد.

همین که نادر از تخیله اصفهان آگاه شد از مورچه خورت به طرف شهر روی آورد و بعضی ورود به اصفهان اخبار پروزی های خویش را به طهماسب میرزا رسانید و او را دعوت به آمدن به اصفهان نمود.

طهماسب میرزا بدرنگ تهران را ترك گفت و روز هشتم جمادی الاول تقریباً هفت سال پس از فرار از اصفهان وارد این شهر شد.

هانوی حکایت میکند که چون طهماسب میرزا وارد اصفهان شد غم خانگدازی داش را فرا گرفت زیرا کانج معظم پدرش را دید که تبدیل به ویرانه ای شده است و همگامیکه داخل حرم شد تنها زن کهن سالی را دید که شادی کنان دست هایش را بگردن او حاقه کرد و خون میداست اشرف همه خواهران و خویشاوندانش را بردگی برده است بانهایت تعجب دریافت این پیرزن مادر اوست که در تمام دوره سلطه افعانها خویشان را تبدیل به خدمتکاری نموده و از این راه خود را از مرگ بجات داده است.

اصفهان تبدیل به بل خاکی شده و در محاصره پی در پی آهسته آهسته فروان شده و در قسمت اعظم ساکنینش در اثر قتل و کشتارهای وحشیانه افعان ها اورد شده بودند.

بنگاه که طهماسب میرزا وارد اصفهان کرد دید مادر بوی اهل ذبح را که عرم زرد و محسوس با آن یاقوتی مراسم حج گردانی باقوای خود طرف

خراسان رهسپار گردد. بدیهی است که وی در حقیقت چنین قصدی نداشت
 بلکه میخواست بیش از پیش بر قدر و منزلتش در نزد طهماسب میرزا بیفزاید
 او نیک میدانست با وجود اینکه شاه هم از وی مرعوب بود و هم نسبت به
 او خصومت میورزید تا موقعی که نرکان و روسها پس از غلبه ایان از ایران
 اخراج نگرددند نمیتواند از وی چشم پوشد. طهماسب میرزا همانطور که
 نادر پیش بینی کرده بود با اصرار و ابرام هر چه تمامتر از وی تقاضا کرد که
 از قصد خویش منصرف گردد و حتی در برابر کلیه سران ارتش رسماً از نادر
 خواست که اصفهان را ترك نکند و نادر نیز پس از امتناع زیاد بالاخره
 چنین وانمود کرد که معیر عقیده داده است و در اصفهان خواهد ماند.
 بچنان اصفهان و استخرار طهماسب میرزا بر مسند سلطنت اجدادش
 از حوادث بسیار جالب توجه بود. اگر چه هنوز فحاصین حقوق ایران و
 متجاوزین کاملاً از خاک هیبن رانده نشده بودند با این همه این حوادث
 گذشته از آنکه حس غرور ملی ایرانیان را تهییج کرد دارای این ارزش
 بزرگ روانشناسی بود که ایرانیان را در اعتماد نفس که گرانبهای
 نمود و نباید فراموش کرد که همه این موفقیت ها بناه نادر تمام میشد و
 روز بروز بر وجهه و شهرت وی میافزود.

اما اهمیت اساسی تصرف پایتخت بیشتر از آن جهت بود که نخستین بار
 در در و اروپاییان تماس مستقیمی ایجاد کرد. در آن زمان اروپاییان معروف
 معین اصفهان، هارن، وندهامند از شوالیه دو گاردان (Chevalier de Gardane)
 کنسول فرانسه که دو سال و سه پیش جنابشین برادرش (سینور دو گاردان)
 شده بود (و بنام کوکل) کمبسر کمپانی انگلیسی هند شرقی ز معاونش
 جان گبکس کمبسر و سایر نمایندگان کمپانی هلندی هند شرقی - ۱۷۰۵

کشیش و مبلغ که اکثر آنان فرانسوی بودند .

طی شش هفته‌ای که نادر در اصفهان بسربرد چندین بار با (کوکل) و (گیکی) ملاقات نمود و در نخستین وهله با آنان از در محبت و دوستی درآمد و پس از آنکه قول داد زبانهای را که در دوره تسلط افغانان بکمپانی وارد آمده بود جبران کند ، با ایشان منتهی خوش رفتاری نمود و آنان نیز تحف و هدایای گرانبهای تقدیم نادر نمودند . اما دوران این دوستی دیری نپایید زیرا بزودی رقابتی که از دیر بازمین کمپانیهای هلندی و انگلیسی وجود داشت رو بشدت نهاد و نمایندگان هر يك از این کمپانیها کمپانی دیگر را متهم بدان کردند که درخفا با افغانان کمک میکنند . نادر بزودی از این اختلاف استفاده نمود و بر آن شد که کاملاً بیگانگان را از اصفهان براند و بهمین جهت چنین وانمود کرد که اتهامات هر دو کمپانی بجاست و دو محصل (مأمور وصول مالیات) بکمپانی انگلیس ها فرستاد و مبلغ سه هزار تومان (۷۰۰۰ لیره انگلیسی) مطالبه کرد و مخصوصاً اصرار ورزید که ۱۰۰۰ تومان از این مالیات یکباره پرداخت گردد . چون کوکل و گیکی از پرداخت این مبلغ سر باز زدند نادر با آنان اخطار کرد که هر گاه در پرداخت مالیات تعلل ورزند سخت مجازات خواهند شد و چون آنان فقط حاضر پرداخت سیصد تومان گردیدند نادر بمحصلین دستور داد که این مبلغ را بگیرند و کلیه اسباب کمپانی را نیز تصرف نمایند .

کوکل و گیکی که از این رفتار خشن سخت بر آشفته بودند تصمیم گرفتند اصفهان را ترک گویند و برای اعلام عزم خویش بنادر در سدد ملاقات با وی بر آمدند . لکن نادر از پذیرفتن آنان خودداری نمود و راهشیراز را پیش گرفت و آنان نیز ناگزیر شده شکایت کردند و شاه طهماسب ایشان

را بار داد و تأیید کرد که نه تنها پول آنانرا مسترد خواهد داشت بلکه خسارانی را که در دوره غارتگری افغانان بر آنها وارد آمده است جبران خواهد کرد و در نتیجه کوکل و گیگی از ترك كردن اصفهان منصرف گردیدند .

شاه طهماسب از آن پس با کوکل و گیگی روابط بسیار مودت آمیزی برقرار ساخت و حتی روزی باتفاق وزیرانش کمپانی را سرکشی کرد و انگلیس ها به افتخار شاه مراسم آتش بازی بر پا کردند و عکس اشرف افغان را برسم اروپائیان سوزایدند و شاه از تمناشان این مراسم بسیار خشنود گردید .

اما با تمام این احوال شاه طهماسب بیش از پیش احساس میکرد که اگرچه نخت و تاج صفویه را مجدداً بچنگ آورده است لکن از شاهی تنها عنوانی دارد و همه اختیارات در دست نادر است . نادر مدتی شاه را از انتخاب وزیران و کارمندان باند پایه باز میداشت باین عنوان که خزانة تپی است و تأمین خوراك و پوشاك سربازان سر هر خرج دیگری مقدم است . خیره سری نادر وقتی کاملاً روشن شد که بدون کسب موافقت قبلی شاه یکی از خواهران وی را بنام رضیه بیگم بقید ازدواج در آورد . نادر قبلاً موافقت شاه طهماسب را با نامزدی پسر ارشدش رضاقلی با ناطمه سلطان بیگم نای بیگم زده خنران شاه سلطان حسین بدست آورده بود . ظاهراً قرار بر آن سردی در عهد داده شده بود یعنی در زمان موافقی که بقول محمدها حسین مورخ طهماسب سرزاد نادر قول داده بود که ایالات خراسان را گرفت و دیار خنران را بوی سپرد .

در عکس اشرف افغانان و هیئت پناهندگان و هیئت پناهندگان و هیئت پناهندگان

از پیروزیهای نظامی خویش و نجات پایتخت حداکثر استفاده روانشناسی را بنماید و وضع خویش را بیش از پیش مستحکم کند و دوم اینکه قبل از آغاز پیشرفت بطرف جنوب در بحبوحه زمستان وسائل راحت و ساز و برگ سربازان خویش را کاملاً فراهم سازد .

بیمورد نیست در اینجا اثری را که نادر در آترمان در ذهن کنسول فرانسه (شوالیه دو گاردان) بخشیده بود عیناً ذکر کنیم . شوالیه دو گاردان نادر را چنین توصیف میکند :

«... مرد چهل ساله ایست که از کودکی در نظام پرورش یافته و در لیاقت و شایستگی کم نظیر است و گذشته از این مردی خوش مشرب و رک گو و درستکار است، دلیران و زحمتکشان را پاداش میبخشد و مست عنصران را که بهنگام ادای وظیفه از زیر بار مسئولیت شانه تپی میکنند سخت گوشمال میدهد . نخست در هر مقامی که بود مراتب لیاقت و کاردانی و درستکاری خویش را چنانکه باید بشبوت رسانید و چون قرین درگاه شاه شد بوی نشان داد که چگونه چاپلوسان و جنایتکاران را باید تشخیص داد و از چه راه اینان را باید بکیفر رسانید و آنان را از دربار دور کرد .»

قبل از حرکت از اصفهان شاه طهماسب بنا بتوصیه نادر نامه ای به سلطان عثمانی نگاشت و پس از آنکه وی را از اسنخلاص اصفهان آگاه نمود استرداد ایالاتی را که ترکان غصب کرده بودند خواستار گردید و در تمقیب این نامه نیز رضاقلی خان شاملو یکی از فرماندهان پیشین شاه سلطان حسین را بعنوان سفیر کبیر به قسطنطنیه گسیل داشت . از نتیجه این اقدامات در فصل آیند، بحث خواهیم کرد .

در عین حال چون افغانان در کرمان از شکست‌های فاحش اشرف آگاه شدند شهر را خراب کردند و فرار اختیار نمودند .

در اوائل دی‌ماه نادر با وجود شدت سرما به شرف از اصفهان بسوی شیراز را آغاز کرد و از راه ابرقو و بازار گاد خویشتن را برزقان واقع در ۲۱ مایلی شمال شرقی شیراز رسانید . در آنجا اشرف با ۲۰۰۰۰ تن سپاهی آزموده برای مصاف ماوی آماده بود . نبرد خونینی در گرفت و طی آن اشرف کاردانی و شہامت زاید الوصفی بخرج داد لکن سرانجام تدبیر فرماندهی و ایمان سربازان ایرانی کلر خود را کرد و نادر بر افغانان پیروز آمد و اشرف با قوای منہزم خویش بحال هرج و مرج بطرف شیراز فرار کرد . روز بعد اشرف سه تن از رجال افغانی را بار دو گاه نادر فرستاد و درخواست منار که جنگ نمود . نادر در پاسخ اظهار داشت بشرطی تسلیم اشرف و قوایش را قبول خواهد کرد که وی بیدرنک با زماندگان خانوادہ شاه سلطان حسین را کہ هنوز در چنگک وی گرفتار اند آزاد کند . اشرف ہمہ این اسیران را کہ عموماً مرد بودند نزد نادر فرستاد لکن بعداً بہ تحریک عدہ‌ای از سران افغانہ باقوایی کہ برای وی باقی مانده بود بہ امید فرار بقندہار شیراز را ترک گفت .

نادر بمحض اینکه از حیلہ اشرف آگاہ شد بتعقیب وی پرداخت و جلو دارانش کہ متشکل از ہانصد تن سرباز افشار و کرد بود در پل ہسا واقع در ۵ مایلی شمال خاوری شیراز بمقہ داران افغانان برخوردند و رزمی در گرفت کہ طی آن عدہ‌ای از افغانان دستگیر شدند و جمعی دیگر در رودخانہ غرق گردیدند .

با این ہمہ اشرف توانست بطرف لاد نرار نماید رخورد نادر تا چند

فرسنگ بنعقیب دشمن پرداخت لکن چون نتوانست بفراریان برسد با شتاب
به شیراز بازگشت و دستور داد که کلیه دروازه‌های شهرهای ایران روی
افغانان بسته شود.

برخی از غلجائیان مغلوب منجمله برادر اشرف که از عمده قوای
اشرف جدا شده بودند بطرف بندر ریگ فرار کردند و برادر اشرف که
جوهر زیادی همراه داشت کوشید که اعراب را با فافغنه همراه کند لکن
نادر بکارکنان کمپانی هند خاوری در بنادر خلیج فارس دستور داد که
با کشتی‌های خود از فرار افغانان جلوگیری نمایند و از طرف دیگر بکبک
شیوخ عرب در بنادر اخطار کرد که هر گاه با افغانان در فرار ایشان کمک کنند
خود و خانواده‌شان با سارت و غلامی دچار خواهند شد.

در همین حال برادر اشرف و همراهانش نزد شیخ احمد مدنی یکی
از شیوخ آشوب‌طلب عرب رسید. شیخ نخسب از مساعدت آنان سر باز زد
لکن چون افغانان سنی بودند سرانجام حاضر شد یک کشتی با اختیار ایشان
گذارد. افغانان با این کشتی خود را به (رأس الخیمه) واقع در کرانه
عرستان رسانیدند لکن اعراب‌عمانی قسمت اعظم آنان را به لاکت رسانیدند
و بیه را نیز بغلامی در آوردند.

اشرف به اتفاق دوهزار تن از همراهانش وعده‌ای ارزمان افغان در
اواخر زمستان از لار خارج شد و بطرف خاور رهسپار گردید. و اندکی بعد
یکی از نمانندگان کمپانی هند خاوری اطلاع داد که وی را در مطاف
سیرجان مشاهده کرده است.

اما تدویر از عده افغانان برانگیزگی و حسنگی کاشته شد
من هر چند در پایان شهر اشرف احوال نظر است اما قریب

که اکثر تاریخ نویسندگان بر آنند مبنی بر آنست که اشرف با دو یا سه تن از آخرین همراهانش در حوالی مرز سیستان بدست عبدالله خان یکی از سران بزرگ عشایر آن حدود بقتل رسید و از طرف دیگر سلطان حسین قندهار بعداً بنا بر اطلاع داد که اشرف در نزدیکی زردکوه بدست نیروئی که برای جلوگیری از فرار وی اعزام گردیده بود کشته شد. نه تنها میرزا مهدی منشی نادر این داستان را تصدیق میکند بلکه (مارتین فرنج) نماینده کمپانی هند شرقی ضمن گزارشی که بین نهم و بیستم سپتامبر ۱۷۳۰ میلادی برای اداره مرکزی کمپانی در لندن فرستاده این مطلب را تأیید نموده و خاطر نشان ساخته است که یک تن افغانی بنام محمد خان که سابقاً رئیس نشریات اشرف بوده چند روز پیش به بصره آمده و حکایت کرده است که باتفاق اشرف مشغول فرار بقندهار بوده که ناگهان در حوالی قندهار مواجه با دسته‌ای از قوای سلطان حسین قندهار شده‌اند و آنان اشرف و عده‌ای از همراهان او را بهلاکت رسانیدند لکن خود محمد خان توانسته است از کرانه بلوچستان فرار کند و با این کشتی از راه مسقط ببصره آید.

بدین طریق تقریباً مسلم میشود که سرانجام اشرف بدست حسین قندهار بهلاکت رسید.

اشکست قاعی اشرف افغان و اهدام ارتش وی نخستین خدمت بزرگ نادر با نهایت موفقیت پایان یافت لکن وظائف دشوار زردگری بر عهده او بود که شاید بتوان تسویه حساب با ترکان را مهم تر از همه دانست.

فصل پنجم

نخستین زور آزمائی نادر باترگان و یکسره ساختن کار ابدالیان

نادر ناچندروز قبل از نوروز در شیراز بماند و هنگام اقامت در آن شهر دستور داد که اصلاحات اساسی در خیابانها و ساختمانها صورت گیرد و خودش نیز مبلغ ۱۵۰۰ تومان (۳۵۰۰ لیره) برای مرمت مسجد شاه چراغ هدیه کرد و مقدار زیادی اشیاء طلائی دیگر هم صرف ساختن چهار چراغ نازهای برای مسجد نمود.

در سالهای اخیر شیراز بر اثر جنگ با افغانان خرابی فراوان دیده و قسمت اعظم شهر و تقریباً همه باغهای آن مهدم شده بود. عده کثیری از اهالی شهر و همه باررگانان هندی بمناسبت شور و شغلی که خبر شکست اشرف در مورچه خورت ایجاد کرده و موجب حمله عده ای با افغانان شده بود بدست ایشان بهلاکت رسیده بودند و چند روز بارندگی هتوالی هم خرابی و انهدامی را که افغانان وارد ساخته بودند بسر حد کمال رسانید. در این ایام محمدعلی خن بن اصلان خن نامسااندازی فایس منصوب شد و برای آبادانی شهر و احیای باغها دست مافداعات جدی زد و بقرمان او چندین هزار درخت عرس شد.

نادر هنگام افاعت در شیراز یکی از اقربای خود بنام علی مردان
خان شامپور انزد محمدشاه پادشاه گورکانی فرسناد تاخبر تصرف اصفهان و
جلوس طهماسب میرزا بر مسند سلطنت ایران و قصدوی را برای تصرف
قندهار باطلاع او رساند. در نامه‌ای که با مضای طهماسب میرزا به محمد
شاه نوشته شد تاریخ برای شروع حمله بقندهار تعیین نگردیده بود لکن
به محمد شاه اخطار شده بود که مصالح وی و ایران ایجاب میکند که به
محض شروع عملیات علیه افغانه مرزهای کشور خود را کاملاً بروی فراریان
افغان ببندد

بنابناظهار میرزا مهدی خان مورخ، نادر در این موقع قصد خود را
در ظاهر برای بازگشت به خراسان اعلام داشت لکن در باطن معلوم بود که
چنین قصدی ندارد زیرا وی لغت پروزی را چنانکه باید چشیده و در
رأس لرزشی برروند قرار گرفته بود و چنانکه ذیلاً خواهیم دید
نقشه کوتاه کردن دست طهماسب میرزا را از تخت و تاج ایران در
سر میپروراند

حرص و جاه طلبی نادر در این موقع از اندازه خارج بود و بنابر
این باید بظن هر سدر موقعی که پله‌های اساسی تردبان تعالی را پیموده
بود به آسانی تاج دهد که رخت سفر به خراسان کشد و گوشه انزوا
اختیار کند

این محسوس بار نبود که نادر در ظاهر بکناره گیری ابراز نماید میگرد
و باوریکه بعداً خواهیم دید چو بدین بار دیگر نیز برای گسراه کردن و
انحراف توجه عمومی از نقشه‌ای که در معروی سرعت طرح میشود باین
بماش متوسل گردید با انهمه مردم هوشیار و مخصوصاً نمایندگان خارجی

قصد وی را نیک دریافته بودند چنانکه دو ماه بعد شوالیه دوگاردان (۱) و کوکل (۲) علناً ارتقا نادر را بمقام سلطنت ایران پیش بینی کردند و شوالیه دوگاردان بانهایت صراحت چنین نگاشت :

« استعداد نظامی عجیب این فرمانده ، همراهی بخت و اقبال با وی در همه لشکرکشی‌ها ، اعتماد سربازان که هم به او ارادت می‌ورزند و هم از او بیم دارند ، دست بدست هم داده و دشمنان را از او هراسان و شاه را از او مرعوب ساخته است . . . »

« اینک مردم اصفهان و دربار و خود شاه بیم آن دارند که مبادا قصد تصاحب تاج و تخت ایران را داشته باشد . در هر صورت هرگاه یک قدم بیش بردارد مسند سلطنت ایران در اختیار او خواهد بود . »

قبل از آنکه بیش از این در باره شخص نادر بسط مقال دهیم لازم است بطور اجمال بمناسبات امپراتوری عثمانی و ایران در این زمان اشاره کنیم :

در فصل اول یادآور شدیم که چگونه دولت عثمانی مانند روسیه از اغتشاش و وضع آشفته داخلی ایران استفاده نمود و منطقه پهناوری از خاک ایران را اشغال کرد .

باید اضافه کنیم که بر اثر جنگ عثمانی و افغان بر متصرفات عثمانی در ایران افزوده شد و در آغاز سال ۱۱۴۲ هجری (۱۷۳۰ میلادی) امپراتوری عثمانی تمام گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و قسمتی از داغستان و شیروان (بقیه این دو ایالت در تصرف دولت روس بود) و قسمت اعظم عراق عجم و تمام کردستان ایران و همدان و کرمانشاه را تحت تسلط داشت .

طهماسب میرزا بمنظور اخراج افغانان از ایران چند بار از عثمانی و روسیه تقاضای کمک کرد .

در ۱۱۴۱ هجری (اکتبر ۱۷۲۹) نماینده ای از جانب ایران وارد قسطنطنیه گردید لکن ترکان از بیم آنکه مبادا اشرف را با خود دشمن کنند به نماینده ایران روی خوشی نشان ندادند .

یکسال بعد شخصی بنام محمدعلی رفسنجانی که مدعی بود صلی میرزاست وارد پایتخت امپراتوری عثمانی گردید و اگرچه امپراتور عثمانی وی را با مهربانی پذیرفت با اینهمه دولت ایران او را بمنزله یک طغی معرفی نمود .

در اوائل سال ۱۱۴۲ هجری (۱۷۳۰ میلادی) خبر شکست افغانه و فرار اشرف به قسطنطنیه رسید و در همان موقع سلطان عثمانی نامه ای از طهماسب میرزا دریافت داشت که طی آن پادشاه ایران وی را رسماً از تصرف اصفهان آگاه نموده و بازگشت ایالاتی را که دولت عثمانی از ایران تصرف کرده بود خواستار گردید .

در تابستان همان سال رضاقلی خان شاملو به قسطنطنیه رسید و تقاضای طهماسب میرزا را تکرار کرد و تأیید نمود که اگر ایالات ایران مسرد نگردد دولت ایران مبادرت بجنگ خواهد کرد .

با اینهمه مذاکرات در محیط دوستانه ای آغاز شده و قراردادی امضاء گردید مبنی بر اینکه ایالات ایران مسرد گردد و تا چند سال دولت ایران مبلغی در مقابل مخارجی که دولت عثمانی برای اداره این ایالات متحمل شده بود بآن دولت پردازد .

اما نادر در انتظار وصول جواب پادشاه عثمانی به نامه طهماسب میرزا و

پیامی که توسط رضا قلی خان فرستاده شده بود نماند بلکه در تاریخ ۱۸ شعبان ۱۱۴۲ هجری (هشتم مارس ۱۷۳۰) از راه بهبهان و رامهرمز و شوشتر بطرف دزفول لشکر کشید.

دردزفول مواجه با محمد خان بلوچ گردید که اشرف وی را در سال ۱۱۳۹ هجری (۱۷۲۷ میلادی) بعنوان نماینده فوق‌العاده به قسطنطنیه اعزام داشته بود.

محمدخان بلوچ در سال ۱۱۴۱ هجری (۱۷۲۹ میلادی) قسطنطنیه را بقصد ایران ترک گفت لکن چون در راه از خبر شکست اشرف و فرار وی آگاه گردید پس از اندکی تأمل و تردید تصمیم گرفت نامه‌های سلطان عثمانی را به اشرف تسلیم نادر نماید و نادر نیز پاداش این خدمت فرمانداری کهگیلویه را به وی سپرد.

نادر از بروجرد بطرف نهاوند شیخون زد و پادگان عثمانی را در نهاوند غافلگیر و نابود نمود و سپس پیشرفت خود را ادامه داد و در ملایر به عمده قوای عثمانی شکست فاحشی وارد ساخت و در اوایل تابستان شهر همدان را بدون مواجهه با مقاومت اشغال کرد زیرا فرمانده قوای عثمانی با نیروی خود به سنج و از آنجا بسوی بغداد فرار کرده بود.

نادر در حدود یکماه در همدان اقامت گزید و طی این مدت قوای او ولایت اردلان را اشغال نمودند و خود را به کرمانشاه رسانیدند.

روز اول محرم ۱۱۴۳ هجری (۱۷ ژوئیه ۱۷۳۱ میلادی) نادر همدان را بقصد راندن ترکها از آذربایجان ترک گفت.

در این اثنا خبر حمله نادر به قوای عثمانی به قسطنطنیه رسید و در

تاریخ هفتم محرم ۱۱۴۳ هجری دولت عثمانی رسماً به ایران اعلان جنگ داد. اما با وجود این اعلان جنگ و تدارك مقدمات حمله ابراهیم پاشا صدراعظم وقت عثمانی که مردی صلح طلب بود نماینده ای بدر بار ایران گسیل داشت تا مگر پادشاه را بقبول قراردادی که بنام وی بدست رضا قلی خان امضاء شده بود وادار نماید لکن همه این اقدامات بر اثر حملات بی در پی و رفتار خشن نادر با دولت عثمانی بی نتیجه ماند.

نادر که در سمنندج توسط حسین سلطان از خبر مرگ اشرف آگاهی یافت بر آن شد که به محل تمرکز قوای عثمانی در میان دو آب حمله برد. بنا بر روایت میرزا مهدی استرآبادی ترکان برای مواجهه با نادر صف آرا می کردند لکن چون از قدرت قوای وی اطلاع حاصل نمودند بدون آنکه گلوله ای شلیک کنند بطرف مراغه گریختند.

نادر در حدود بیست میل آنرا تعقیب کرد و عده کثیری را به قتل رسانید و مقدار ممتدایی اسلحه و مهمات و چندین توپ بغنیمت گرفت و بر اثر این فتح نواحی میان دو آب و ساوجبلاغ و مگری و مراغه بایران بازگشت.

نادر پس از دوروز توقف در مراغه پیشرفت خود را در جهت شمال خاوری بسوی دهخوارقان (قصبه ای واقع در کنار دریاچه ارومیه که عده قلیلی از قوای عثمانی در آنجا بسر میبردند) ادامه داد و در نتیجه قوای ترك بطرف تبریز عقب نشستند لکن به محض ورود آنان به تبریز اغتشاش و شورش شدیدی میان پادگان عثمانی رویداد و عده ای از افسران ترك بدست شورشیان بهلاکت رسیدند و مصطفی پاشا با عده ای از قوای که نسبت به وی وفادار مانده بودند شهر را ترك کرد.

فردای آنروز کلیه قوای عثمانی اعم از شورشی و غیرشورشی در خارج شهر برای مواجهه با نادر صف آرا می کردند لکن نادر به آنان حمله سختی برد و همه را منهزم ساخت. قوای شورشی بطرف ارزروم فرار اختیار کردند و مصطفی پاشا و قوایش نیز در نزدیکی سبلان واقع بین تبریز و صوفیان شکست سختی خوردند و نادر با فراغت بطرف تبریز روی آورد.

روز بعد نادر وارد تبریز شد، در این اثنا يك لشکر دیگر از قوای عثمانی فرماندهی رستم پاشا که هنوز از شکست مصطفی پاشا اطلاع نداشت بمنظور تقویت نیروی مصطفی پاشا بطرف تبریز پیش میراند و هنگامی حقیقت را دریافت که کار از کار گذشته بود زیرا نادر از تبریز باستقبال وی شتافت و شکستی فاحش بر قوای او وارد ساخت و او عده کثیری از افسران را دستگیر نمود.

نادر با رستم پاشا خوش رفتاری کرد و از هیجگونه رأفت نسبت به وی مضایقه نمود و او و سایر افسران عثمانی را مستخلص ساخت و توسط وی پیشنهادهایی برای صلح به صدراعظم عثمانی فرستاد.

در این هنگام اخبار پیروزیهای درخشان نادر به نسطمطنیه رسید و روابط بین عثمانی و روسیه را بیش از پیش وخیم ساخت زیرا دولت عثمانی معتقد بود که روسها درخفا به ایران کمک میکنند.

اخبار فتوحات نادر در بین النهرین و سوریه تأثیر عمیق نمود. شوالیه دوگاردان که در سال ۱۷۳۰ میلادی (۱۱۴۳ هجری) از اصفهان بطرف فرانسه حرکت کرد چنین مینگارد

از بصره تا بغداد و از بغداد تا دروازه های حلب همه در مقابل

اسم طهماسب قلی خان می‌لرزند .

صدر اعظم عثمانی که مأمور لشکر کشی علیه ایران شده بود مدتی در اسکوتاری در فنگ نمود زیرا امیدوار بود که اقدامات سیاسی لشکر کشی را غیر ضروری خواهد ساخت .

در این موقع بود که اخبار سقوط همدان و کرمانشاه و تبریز و شورش که در تبریز روی داده بود به وی رسید و ضمناً شهرت یافت که شورش دیگری هم در «ارزروم» روی داده است .

دشمنان ابراهیم پاشا صدر اعظم عثمانی چنین شایع ساختند که سقوط تبریز نتیجه دستورهایی وی به مصطفی پاشا بوده است و بنا بر این سلطان عثمانی را بتسریع در اعزام وی به جبهه اغوا نمودند بامید اینکه او را گرفتار عملیات جنگی خطرناک نمایند و زمینه انفصالش را فراهم سازند . ناراضیاتی و هرج و مرج در قسطنطنیه موجب شورش خطرناکی در آلبانی گردید و بر اثر ضعف و تردید سلطان عثمانی و وزیرانش طغیان دامنه وسیعی یافت و منتهی به قتل صدر اعظم و خلع سلطان احمد سوم و استقرار محمود پسر مصطفی دوم بر مسند سلطنت عثمانی گردید . این تحولات دولت عثمانی را از ادامه جنگ در ایران منصرف ساخت .

در این هنگام نادر با وجود اینکه پیشنهاد صلح به سلطان عثمانی کرده بود ، پس از تصرف تبریز بر آن شد که لشکر کشی علیه ترکان را ادامه دهد لکن پسرش رضا قلی میرزا که در مشهد بود در این اثناء بوی پیام فرستاد که در میان ابدالیان جنگ خانگی شدیدی در گرفته است و عناصر وفادار از هرات اخراج گردیده‌اند و اینک شورشیان بطرف مشهد پیش میروند .

ابن اخبار نادر را بر آن داشت که عمایات جنگی را بر ضد ترنگان
موقوف سازد و با شتاب بطرف خراسان روی آورد .
بدین طریق اگرچه بین ایران و عثمانی قرارداد صلحی منعقد نگردید
با اینهمه وضع متارکه‌ای برقرار شد .

محرک شورش ابدالیان سلطان حسین قندهاری بود زیرا از آنجا
که یقین داشت مورد حمله نادر قرار خواهد گرفت عمالی به هرات گسیل
داشت تا آتش طغیان را در آنجا برافروزند و بدین طریق توجه نادر را
از قندهار به هرات منحرف سازند اللهیارخان حاکم هرات نسبت به نادر
وفادار ماند لکن بسیاری از ابدالیان علم طغیان برافراشتند و به ذوالفقار
خان رقیب قدیمی اللهیارخان پیوستند و او بیاری طاعیان اللهیارخان را
از هرات راند و بسرعت بمشهد که تحت حکومت ابراهیم خان برادر نادر
قرار داشت روی آورد .

اللهیارخان بمحض اینکه از پیشرفت ذوالفقار خان بطرف مشهد
آگاه گردید بکمک ابراهیم خان شتافت و قبل از آنکه رقیبش در خواجه
ربیع اردو زند او خود را بمشهد رسانید

با اینکه نادر به برادرش دستور داده بود که با این وضع مبادرت
به حمله ننماید ابراهیم خان پس از چند روز تردید تحت تأثیر سربازان
و افسران قرار گرفت و از شهر خارج شد و بحمله پرداخت لکن شکست
سختی یافت و ماتلفات سنگین به مشهد بازگشت و از آن پس زهرگونه
عملیات نظامی منصرف گردید .

در همین هنگام بود که رضاقلی خان بیکی بر پدرش مرستاد واد
را از جریان ابوضاع آگاه ساخت

نادر قبل از ترك آذربایجان دستور داد که در حدود ۵۰۰۰۰ تا ۶۰۰۰۰ خانوار از آذربایجان و عراق عجم بخراسان انتقال داده شوند. متجاوز از ۱۲۰۰۰ خانوار از این مهاجرین از طایفه افشار و از این عده اخیر ۲۰۰۰ خانوار از عشیره کرگولو بودند که بنواحی پیرامون کبکان اعزام گردیدند و سایر خانوارهای افشار نیز در کلات رحل اقامت افکندند.

نادر بسرعت از تبریز بطرف مشهد رهسپار گردید لکن در قزلاوزن پیام جدیدی از رضاقلی خان دریافت داشت مبنی بر اینکه ابدالیان پس از يك ماه توقف در حوالی مشهد بسوی هرات بازگشته‌اند.

نادر چون بدین طریق حرکت به مشهد را ضروری نشمرد بطرف مازندران و استرآباد روی آورد و از رود اترک عبور کرد و سعی نمود که عده ای از شورشیان بموت را دستگیر و تنبیه کند لکن موفق نگردید و بهمین جهت نخست به استرآباد و از آنجا بمشهد حرکت کرد.

يك ماه پس از ورود نادر به مشهد بمناسبت عروسی پسر ارشدش رضاقلی خان با فاطمه سلطان بیگم که قبلاً به نامزدی آنها اشاره کرده‌ایم جشنهای باشکوهی در مشهد برپا گردید و در نزدیکی کلات و ایبورد مراسم شکار مجللی ترتیب یافت.

هنگامیکه ذوالفقار ابدالی از خبر ورود نادر به مشهد آگاه گردید و دریافت که بزودی مجبور بجنبش خواهد شد از سلطان حسین قندهاری استمداد جست.

سلطان حسین شخصاً به ملاقات وی رفت لکن بعلل نامعلومی نتوانست با او سازش حاصل کند و بهمین جهت با نادر داخل مذاکره گردید و دو بن از شاهزاده خانمهای صفوی را با زنان بیوه و فرزندان

محمود و چند تن دیگر از افغانان مبادله کرد .

با اینهمه اندکی بعد سلطان حسین اختلافات خود را با ذوالفقارخان کنار گذاشت و فرماندهی یکی از سران معروف غلجایی بنام محمد سیدال خان نیروئی در حدود ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ سرباز بکمک وی فرستاد . نادر برای آنکه کمک سلطان حسین را به ذوالفقارخان غیرمیسر و یا لااقل دشوار سازد نامه ای به عبدالله خان حاکم باوچستان فرستاد و باو دستور داد که از جنوب به قندهار حمله برد .

با وجود این عبدالله خان نتوانست این دستور را بکار بندد زیرا در آن هنگام با (میان نورمحمد خدایارخان) رئیس ایل کاپرسند مشغول نبرد بود و سرانجام در زد و خوردی که بین این دو فرمانده در گنداوه روی داد عبدالله خان بهلاکت رسید .

پس از پایان عید نوروز نادر مشهد را ترك گفت و از راه تربت شیخ جام به نقره (شهر کوچکی واقع در هفت میلی هرات) روی آورد . چند روز بعد ابدالیان از شهر خارج شدند و نبرد در هم و برهمی روی داد و شب هنگام محمد سیدال خان فرمانده غلجایی به قوای ایران شیخون زد و چند ساعت نادر را با هشت تن سرباز در برجی محصور ساخت و هرگاه ایرانیان بموقع نرسیده و افغانان را عقب نزده بودند ، هلاکت یا دستگیر شدن نادر قطعی بود .

روز بعد نادر به افغانان که باغ بزرگی را بنام نخت صفر واقع در دامنه تپه کوه مالاخواجه در سه میل و نیم شمال باختری هرات در دست داشتند حمله برد ولی نتیجه نگرفت باوجود این چند روز بعد ذوالفقار خان را در خارج شهر غافلگیر کرد و بروی شکست سختی وارد ساخت

در همین موقع اللهیارخان هم با قوای مهمی بدر پیوست .
چند روز بعد نادر تصمیم گرفت که از هر طرف هرات را محاصره
کند و پس از آنکه نیروی کثیری را در تفره باقی گذاشت ، به کرانه جنوب
هریرود انتقال یافت و بطرف پل مالان واقع در سه میلی جنوب هرات
پیش راند .

افغانان کوشیدند که از پیشرفت وی جلوگیری کنند لکن نادر
آنانرا عقب زد و برایشان تلفات سنگینی وارد ساخت و روز بعد پل را
بتصرف در آورد .

هنگامیکه نادر در مالان اقامت داشت توپچیان ابدالی که چادر
مجلل وی را تشخیص دادند بطرف آن شلیک کردند و یک گلوله سقف
چادر را سوراخ کرد و در نزدیکی نادر بزمین خورد ولی خوشبختانه باو
آسیبی وارد نساخت .

در آنحال که سپاهیان نادر مشغول تکمیل محاصره هرات بودند
سیدال خان با عده ای از قوای ابدالی و غلجائی از شهر خارج گشت لکن
پس از دادن تلفات سنگینی به عقب رانده شد و در نتیجه حلقه محاصره
در پیرامون شهر بیش از پیش تنگ گردید .

صلی این عملیات یکدسته از قوای ایران به (میمنه) حمله موفقیت
آیزی برد لکن قوای عظیم تری که بطرف فراه حمله نمود مواجه با
شکست بزرگتری شد .

روز هفدهم محرم ۱۱۴۴ هجری ذوالفقارخان با نیروی کثیری از

هراب خارج شد و از هریرود عبور کرد .

نادر بیدرنگ هبادرت بیک حمله جبهه ای برافغانان نمود و آنان

را شکست فاحشی داد و نزدیک بود که ذوالفقار خان در رود غرق گردد
سیدال خان که از این شکست ها و تلفات سنگین وارد بر غلجاییان سخت
مأیوس شده بود شب هنگام از هرات به فرار گریخت .

پیروزی درخشان نادر و شکست جبران ناپذیر سیدال خان
ابدالیانرا بر آن داشت که توسط اللهیارخان پیشنهاد صلح کنند و نادر نیز
بنا بر روش معمول خویش این پیشنهاد را پذیرفت .

با اینهمه ابدالیان عهد و پیمان خود را شکستند و نادر سخت
خشمگین گردید و دستور تجدید عملیات جنگی را صادر نمود .

ابدالیان مجدداً تقاضای عفو کردند و پیشنهاد نمودند که حکومت
هرات به اللهیارخان واگذار گردد و نادر بار دیگر بتقاضای آنها تن
در داد .

ذوالفقار خان که با برادر کوچکش احمد به فرار تبعید شده بود
بقوای سیدال خان پیوست .

بر اثر وصول این خبر وشایعات مربوط به نزدیک شدن ۴۰،۰۰۰
تن از غلجاییان اللهیارخان خیره سری پیش گرفت و سوگند وفاداری به
نادر را شکست و بقوای ایران حمله شدیدی برد .

نادر نیز اعضای خانواده ویرا بگروگان گرفت . در اوایل زمستان
ابدالیان پیشنهاد های جدیدی برای صلح کردند ولی بزودی مجدداً عهد
خود را شکستند و نادر با شدت بیشتری عملیات محاصره را تجدید کرد
و با چنان سرعتی حملات را ادامه داد که در روز اول ماه رمضان ۱۱۴۵
هجری (۲۷ فوریه ۱۷۳۲) اللهیارخان ناچار تسلیم گردید و ایرانیان بطور
قطع هرات را اشغال کردند .

نادر الیهیارخان و همدستانش را به محل دوردستی تبعید کرد و در حدود ۶۰،۰۰۰ تن از ابدالیانرا بنواحی مشهد و نیشابور و دامغان منتقل ساخت و بدین طریق بر قوای ایلی و سلجشور این مناطق بطور محسوس افزود زیرا بطوریکه قبلاً گذشت ۶۰،۰۰۰ خانوار افشار را باین مناطق کسبیل داشته بود.

در مرحله آخر محاصره هرات ابراهیم خان نیز فرآه را اشغال کرد و روز نهم رمضان نادر از هرات بسوی فرآه رهسپار گردید که ناگهان خبر یافت ترکان در کور بیجان بر شاه طهماسب شکست سختی وارد ساخته اند و طهماسب نیز با آنان قرارداد صلح امضاء کرده است.

محاصره هرات ده ماه بطول انجامید و آزمشخصات مهم این حادثه جوانمردی و گذشت مفرط نادر بود که با وجود عهد شکنی های پی در پی ابدالیان آنها را مورد عفو قرارداد و بطوریکه بعداً خواهیم دید نادر معمولاً سعی میکرد نفوذ و تفوق خود را بیشتر از لحاظ معنوی بردشمنانش تحمیل کند.



فصل ششم

شکست طهماسب میرزا از عثمانیان و

خلع او از سلطنت

در اثنا اینکه نادر مشغول جنگ با ترکان بود شاه طهماسب همچنان
نراصفهان اقامت داشت و بروایت محمد محسن هنگامیکه شاه طهماسب
وزیرانش از خبر حرکت نادر سوی خراسان به منظور جلوگیری از حمله
ابدالیان آگاهی یافتند مانند گذشته به لهو و لعب پرداختند و پس از آنکه
شاه طهماسب چندین ماه بدین طریق مشغول عیش و عشرت بود از جانب
وزیرانش اغوا گردید که خود فرماندهی کل قوا را بر عهده گیرد و جنگ
با ترکان را آغاز نماید و آنانرا از شمال باختری ایران براند و بدین طریق
از ثمرات جانشانها و فداکاریهای نادر که تا آن هنگام به پروزهای
درخشان در جنگ با ترکان نائل آمده بود منتهع گردد.

شاه طهماسب با این فکر در سال ۱۱۴۴ هجری (۱۷۳۱ م) اصفهان
را ترک گفت و چون به همدان رسید یکی نزد سلطان محمود بادشاه جدید
عثمانی فرستاد تا از جانب وی جلوس محمود را بر تخت سلطنت تبریک
گوید و نیز نماینده دیگری نزد سرخای خان در مرز عثمانی گسیل داشت.
اکن سرخای خان که در بابت شاه طهماسب قصد اغفال و برادر نماینده

نگون بخت را سر برید و سر او را به قسطنطنیه فرستاد .

شاه طهماسب از همدان بطرف تبریز رهسپار گردید و در آنجا حاکمی را که از طرف نادر تعیین شده بود از کار برکنار ساخت و یکی از معتمدان خویش را بجای وی گذاشت و آنگاه با ۱۸۰۰۰ تن سپاهی بسوی نخجوان و ایروان لشکر کشید .

در این هنگام دولت عثمانی بجریان اوضاع ایران چنانکه باید آشنا شده و برای مقابله آماده گردیده بود .

چون رضاقلی خان سفیر ایران در قسطنطنیه جواب پیشنهاد هالی را که درباره امضای عهد نامه صلح به ایران فرستاده بود دریافت نداشت سلطان عثمانی فرماندهان خود در مرز ایران و عثمانی دستور داد که کاملاً مواظب اوضاع باشند و در عین حال به احمد پاشا اختیار تمام داد که هر گاه مقتضی بداند با ایران قرار داد صلح منعقد سازد و گرنه مبادرت بجهنگ کند .

در ماه مارس ۱۷۳۱ (۱۱۴۴ هجری) رضاقلی خان قسطنطنیه را قصد بغداد ترک گفت لکن چون خبر پیشرفت شاه طهماسب بطرف ایروان به عثمانی رسید بود رضاقلی خان در مروین از طرف دولت عثمانی دستگیر و محبوس شد .

اما در جهنگ با ترکان نخست فرشته اقبال به شاه طهماسب لبخند زد و بر اثر حمالت شدید وی ترکان نخجوان را ترک کردند و به (ایروان) گریختند .

شاه طهماسب بدون آنکه به ایروان حمله برسد پیشرفت خود را بسوی شمال خاوری ادامه داد و در آنجا با دسته‌ای دیگر از قوای عثمانی

مواجه گردید و شکست سختی بر آنان وارد ساخت و سپس حمله برای تصرف ایروانرا آغاز کرد و چون قوای عثمانی حمله طهماسب را دفع کردند قوای ایران برای تصرف شهر به محاصره آن پرداختند .

پس از آنکه محاصره هیچجده روز دوام یافت ناگهان خبر رسید که قوای عثمانی خطوط مواصلات ایرانیا را از عقب قطع کرده اند و طهماسب نیز ناگزیر از محاصره صرفنظر کرد و با شتاب به تبریز بازگشت .

اما نتوانست زیاد در این شهر درنگ کند زیرا خبر یافت که علی پاشا فرمانده کل قوای عثمانی در ایروان از این شهر خارج شده است و بطرف داخل ایران پیش میراند و گذشته از این احمد پاشا نیز بسوی عراق عجم پیش میرود . بنا بر این تبریز را ترك گفت و به (ایهر) شتافت . احمد پاشا چون هیچگونه مقساومتی در برابر خویش نیافت ، سرعت کرمانشاه را تصرف کرد و سرتاسر ناحیه اردلانرا بهحیطه فرمانروایی خویش در آورد و بسوی همدان جلو رواند .

شاه طهماسب با شتاب بطرف جنوب لشکر کشید تا از پیشرفت قوای عثمانی به همدان جلوگیری کند و در قصبه کوریجان واقع در بیست میلی شمال خاوری همدان موضع گرفت .

چون احمد پاشا به دو منزلی قوای ایران رسید نماینده ای نزد شاه طهماسب فرستاد و به وی پیشنهاد صلح کرد و شاه طهماسب نیز بیکی نزد فرمانده قوای عثمانی گسیل داشت .

هنگامیکه يك نماینده دیگر عثمانی بطرف قرارگاه شاه طهماسب روان بود قوای احمد پاشا بدون آنکه قصد حمله داشته باشند پیش میرانند .

شاه طهماسب که پنداشت ترکان قصد حمله دارند بسپاهیان خود
دسنور شاپاک داد و بدین طریق قبل از آنکه دومین پیک احمد پاشا پیام
بر کاترا به شاه طهماسب برساند نبرد آغاز گردید .

سوار نظام ایران سه بار بر سوار نظام عثمانی حمله برد و چنین
بنظر می رسید که پیروزی از آن شاه ایران خواهد بود لکن پیاده نظام
عثمانی که مشکل از افراد آزه و دوده تری بود سرانجام پیاده نظام ایرانرا از
پای در آورد و سپس کازسوار نظام را نیز ساخت و شاه طهماسب را با سه
هزار سپاهی محاصره کرد .

طهماسب نزحعت خوبینن را از محاصره رهایی بخشید لکن چند
هزارین ارسربازانش بهلاکت رسیدند و آنان نیز که جان سلامت بردند
دستخوش بومییدی شدند و فرار را برقرار ترجیح دادند و در نتیجه ترکان
عثمانی تمام بوینخانه و ساز و برگ ایرانیا را بغنیمت بردند .

پس از این شکست شاه طهماسب به اصفهان بازگشت و بقول
محمد نجیب مورخ معروف . همچنان به داده گساری و عسرت پرداخت
چنانکه گویی اصلا اداری به وی روی نیاورده است در صورتیکه برابر
بن شکست قسمت اعظم خاکساری را که رادر از ترکان پس گرفته بود از
دست داد

احمد پاشا پس از این باروری همدا را تصرف در آورد و ابهر را
بیر اسهال نمود

در این امد عالی پاشا بکی دیگر ارفرماندهان عثمانی که از طریق
خوی رسا اس و اسباب جنوبی دریاچه ارومیه پیش میباند مراغه و تبریز
را تصرف در آورد .

در جنوب نیز دسته دیگری از قوای ترك خوزستان را مسخر ساخت
و حویزه را هم بتصرف در آورد .

در مقابل این شکستها مذاکرات صلح بین ایران و عثمانی افتتاح
گردید و در تاریخ دهم ژانویه ۱۷۳۲ (۱۱۴۵ هجری) منتهی بامضای
عهد نامه ای بین شاه طهماسب و ترکان گردید که بموجب آن شاه طهماسب
کلیه ایالاتی را که نادر در جنوب و خاور رود ارس بدست آورده بود ،
بضمیمه تبریز بتصرف در میآورد و حال آنکه گنجه و تفلیس و ایروان و
نخجوان و قسمت اعظم گرجستان و شیروان و داغستان در تصرف عثمانی
باقی میماند .

بازگرداندن تبریز به ایرانیان در عثمانی مخالف فراوان داشت
لکن دولت بر آن بود که امضای معجلانه عهد نامه صلح بقیمت تبریز
بر تطویل مذاکرات رجحان دارد زیرا در صورت اخیر دولت عثمانی
ممکن است بعوض شاه طهماسب ناتوان مواجهه با نادر نیرومند گردد .

صدر اعظم وقت عثمانی که « عثمان پاشا » یکی از دلیرترین و مدبر
ترین فرماندهان جنگی عثمانی بود عقیده داشت که جنگ با ایران
مخالف با منافع عثمانی است و تصور میکرد که سلطان عثمانی قرار دادی را
که او منعقد ساخته است تصویب خواهد کرد .

با اینهمه سلطان مانند عده زیادی از وزیران و اتباعش با مفاد
عهد نامه ای که با ایرانیان منعقد شده بود موافقت نداشت .

از بیخت بد عثمان پاشا ، روز بروز بردشمنی و خصومت حاجی بشیر
آقا معروف به قزار آقا که یکی از درباریان بسیار متنفذ بود نسبت به وی
افزوده میشد .

این مرد کهن سال طول و با قدرت و عظمت بسیاری از صدراعظم های عثمانی را در نور دیده بود .

در آغاز بهار سال ۱۱۴۵ هجری (۱۷۳۲ میلادی) عثمان پاشا بهانه ای را که از مدت ها پیش حاجی بشیر آقا در انتظار آن بود بدست دشمن خونخوار خویش داد بدین قرار که بالرد کینول سفیر کبیر انگلستان در عثمانی از در خصومت در آمد و رفتار بسیار شدیدی نسبت به وی پیش گرفت .

این موضوع باعث شد که قزلر آقا سلطان عثمانی را متقاعد به کوتاه کردن دست عثمان پاشا از زمام امور عثمانی نماید و بنا بر این عثمان پاشا بعنوان حاکم به طرابوزان تبعید گردید و از آنجا بحکومت ارزروم و سپس بفرمانداری ایروان تغییر مأموریت یافت و علی پاشا حکیم اعلو بجای عثمان پاشا صدراعظم عثمانی گردید .

سقوط عثمان پاشا از آشفتگی عمومی نسبت بعهد نامه ایران و عثمانی کاست لکن اقدام رسمی برای القای عهد نامه بعمل نیامد زیرا چنانکه بعداً خواهیم دید نادر چنین اقدامی را غیر لازم ساخت .

در همان اثنا یکده عهد نامه عثمانی و ایران امضاء میگردد بین روسیه و ایران نیز پیمانی در رشت امضاء شد

در ماه اکتبر ۱۷۳۰ (۱۱۴۳ هجری) ملکه (آنایوانوونا) که از سیوخ و با در گیلان و تلفات سنگین سربازان روسیه سوخس گردیده بود نامه ای به شاه طهماسب نگاشت و شرائط تخایه ایالت گیلانرا از طرف روسها باد آور گردید و اندکی بعد بارون شافیروف سفیر کبیر روسیه وارد رشت شد تا با توفیق زرنال لوائشف فراردادی با ایرانیان عینی بر شرائط

ملکه روسیه منعقد سازد .

نظر به لشکرکشی طهماسب علیه عثمانیان مذاکرات همدتی قطع گردید لکن در ۱۱۴۵ هجری (سال ۱۷۳۲ میلادی) قرارداد ایران و روسیه در رشت امضاء شد .

بموجب این پیمان روسیه حاضر شد که در ظرف پنج ماه کلیه نواحی متصرفی خود را در ایران تخلیه کند باسنشای نواحی شمال رود کر که میبایستی پس از خروج عثمانیها از ارمنستان و گرجستان و سایر ایالات ایران تخلیه گردد .

بموجب این پیمان به بازرگانان روسیه در ایران و تجار ایرانی در روسیه آزادی تجارت داده شد و هر يك از این دو کشور در کشور دیگر يك نمایندگی سیاسی ایجاد کردند .

در این هنگام شخصی بنام اسمعیل میرزا که مدعی بود برادر کوچکتر طهماسب است به اصفهان رسید و اظهار داشت که برادر وفاداری یکی از خدمتکاران خویش از چنگ محمود افغان رهائی یافته است و پس از تحقیقات مختصری که از طرف دربار بعمل آمد طهماسب او را برادری قبول کرد .

اندکی بعد برخی از وزیران و روحانیون با همدستی عده ای از زنان شاه طهماسب توطئه ای ترتیب دادند که شاه طهماسب را از سلطنت خلع و اسمعیل میرزا را جانشین او سازند . لکن شاه طهماسب توطئه را کشف کرد و اسمعیل میرزا و همدستانش را تماماً بقتل رسانید .

بدیهی است هنگامیکه نادر از شکست فاحش شاه طهماسب و مفاد عهدنامه ای که با عثمانیان منعقد ساخته بود آگاه گردید دستخست بر آشفت .

خبر شکست شاه طهماسب هنگامی به نادر رسید که از هرات بطرف
فراه رهسپار بود و بمحض اینکه از شکست شاه طهماسب آگاه گردید
باشتاب هر چه تمامتر به هرات بازگشت و در عین حال پیام شدیدی به
پادشاه عثمانی فرستاد مبنی بر اینکه یا تمام خاک ایرانرا مسترد دارد و یا
آنکه برای نبرد آماده گردد و همچنین نامه ای به احمد پاشانکاشت و
باو اطلاع داد که در آینده نزدیکی بطرف بغداد رهسپار خواهد گردید
و به وی اخطار کرد که برای پذیرائی از او آماده گردد .

پس از آنکه نادر بدین طریق عثمانی را از عزم خویش آگاه نمود
روش خود را برای ایرانیان نیز روشن ساخت بدین قرار که پیام بسیار
سختی بوزیران شاه طهماسب فرستاد و روش آنرا درباره عهد نامه صالح
سخت نکویش نمود و سپس اعلامیه جالب توجهی خطاب به « سران و
اشراف و مردم ایران » صادر کرد و طی آن اعلام داشت که « شدش روی
بیاری خدای متعال شهرها و ایالات بیشماری را مسخر ساخت و قوای
ایران شاهد پیروزی را در آغوش کشیدند و ابدالیان شکست خوردند و
غلبه ایان یوغ بندگی را بگردن نهادند » سپس به عهد نامه منعقد بین
شاه طهماسب و عثمانیان اشاره نمود و خاطر نشان ساخت که « این عهد نامه
نظر اهل بصیرت « سرای بیش نیست » زیرا موضوع اساسی یعنی نجات
اسیران ایرانی را فیصل نداده است . ما میل داریم که ریشه فساد را از میان
مسلمانان برکنیم و ایرانرا از هرگونه بلیدی منزّه سازیم . امضای این
عهد نامه مخالف با شرافت و غرور ملی است و چون مرزهایی که بر
طبق عهد نامه تعیین گردیده ، مخالف با خواست الهی و شئون مملکتی

است . بنا بر این ما از قبول آن سر بار خواهیم زد .
 سپس خاطر نشان ساخت که بعد از عید فطر (پایان مارس ۱۷۳۲)
 جنگ را آغاز کرد و مرحله به مرحله نقشه خود را انجام خواهد داد
 و در پایان اشعار داشت هر کس بوی ماحق نگردد از همه امتیازات مذهبی
 محروم خواهد شد و به عقوبت انهی گرفتار خواهد آمد و از جرگه
 مسلمانان اخراج خواهد گشت و در سلاط خارجیان بنام خواهد رفت
 بطور قطع در همین موقع بود که نادر نامه ای به محمد علی خان
 بیگاریک فارس نگاشت و ترجمه همین نامه در کتاب « اکشایب
 آسیائی » Asiatick Researcties تألیف سر جان مالکولم آمده است
 نادر در این نامه شدیداً با عهد نامه شاه ظهیراسب و عثمانیار
 مخالفت نمود و ضمن اشاره به پیروزیهای خود از عنایت حضرت علی و
 دوازده امام سخن به میان آورد و خاطر نشان ساخت که
 « این روز عید و شادمانی شیعیان و ادبار و بدبختی دشمنان آن
 است . . »

سپس از خرم خویش دایر مر نجدید جنگ بعد از عید فطر به پیش
 راند و از بیگاریک فارس تقاضا نمود که باصنهایان رهسپار گردد و مال
 عدم احترام به عهد نامه او را توضیح دهد .

پان قوی میسوازی گفت « مرز امهدی خان و ورخ . این نامه و عهد
 انانمیدی را که مناسبت دارد موردیم بر شده تجریر در آورده است
 اگر چه نادر عهد نامه را در آن شارد . اما در وقت سدهای برآخت
 مورد انشاء در ارداد اینهمه بد ادعای داشت که این نامه با توجه به
 شکست شده هر است « منتسبات آنروز چندان بر آن اران بود و گو

بر این حقیقت آنست که در عثمانی عهد نامه را کاملاً بزبان عثمانیان میدانستند .

مدیهی است نادر در ظاهر از اینکه جنون و عدم شایستگی شاه طهماسب مساعی وی را بهتر داد خشمگین بود ولی در باطن از اینکه چنین زمینه مساعدی برای یکسره ساختن کارشاه فراهم شده بود احساس مسرت خاصی میکرد . مفاد اعلامیه و نامه ای که به محمدعلی خان نگاشت بخوبی نشان میدهد که نادر تصور میکرد تجدید جنگ با عثمانیان مخالفان زیاد دارد و همین جهت عزم داشت که قبلاً هرگونه مخالفتی را از میان ببرد . در حقیقت نظری به مفاد اعلامیه وی جای تردید باقی نمی گذارد که قصد او بیشتر مرعوب ساختن شاه طهماسب و یارانش بود نه تهدید عثمانیان و مخصوصاً از این لحاظ برای اشاره وی به دوازده امام و طرفداری از شیعیان اهمیت خاصی باید قائل شد . ناشکال میتوان باور کرد که این اشاره از ایمان زیاد وی به تشیع بوده باشد بلکه ظن قوی آنست که منظور نادر از تحریک ناصب شیعیان تسهیل نیل به مقاصد سیاسی خود بوده است زیرا بدین طریق اکثریت شیعیان را برضد دشمن منی ایران متحد میساخت و در عین حال از وجهه شاه طهماسب بیش از پیش میکاست .

نوضیح آنکه هرگاه پیروان شاه طهماسب از دخول در جنگ سرباز میزدند در سلك کفار در می آمدند و هرگاه برعکس سیاست نادر میگردانیدند مثل آن بود که نسبت به شاه طهماسب نافرمانی آغاز کرده باشند . باری نادر پس از آنکه نوروز را در هراب بسر برد رخت سفر به مشهد کشید و در همین حال حسن علی بیگ را باصفهان گسیل داشت

تا راجع بعدم قبول عهدنامه ایران و عثمانی توضیحات بیشتری به شاه طلبهاسب بدهد و ضمناً از شاه نفاضا کند که او را در قم یا نهران ملاقات نماید تا باتفاق لشکر کشی به خاک عثمانی را آغاز نمایند. گذشته از این نادر برای تقویت مقام خویش عده‌ای از حکام ولایات را از مقامهای خود منفصل کرد و از معتمدان خود کسانی بجای آنان گماشت.

نادر هنگام اقامت در مشهد یکی از سران ابدالی را بنام عبدالعزیز ریاست این قبیله برگزید و به عده کثیری از سران دیگر پادشاهای جالب توجه داد و او به آنان امر کرد که با اسبان و اسلحه و مهمان خویش برای لشکر کشی به طرف عراق عجم آماده باشند و در عین حال فرمان داد که در پیرامون بقعه حضرت امام رضا طواف نمایند و از آن حضرت مدد بخواهند و سپس از طریق (خوشان) بطرف حاجرم شافت و از آنجا حمله سریعی بطرف باخان داغ بر ضد ترکمنان برد ولی نتیجه مطلوب نگرفت.

ضمن این لشکر کشی نادر دریافت که روسها بنحابه گیلان را بیابان رسانیده اند. آنگاه به قوای خود در نقطه‌ای واقع در ۲۵ میای جنوب باختری دامغان پیوست و از آنجا به تهران شناخت و مبلغ هنگفتی بالغ بر ۵۰۰۰۰ تومان (۱۰۰۰۰ لیره انگلیسی آن روز) برای تجدید ساز و برگ بین ساهیان خویش توزیع کرده هیچ شک نیست در اینکه منظور نادر از صرف این مال تحریک روح ساجشوری سربازان بود. همین نظر عرسد که نادر قصد داشت از نهران بر ضد ترکمنان لشکر کشی کرد چنانکه ییعی دم به ساه طلبهاسب فرستاده و او را نفاضا کرده بود که در نهران یاقه بد ری پیوندد و چون شاه طلبهاسب از ترک اصفهان

خودداری کرد نادر مستقیماً بطرف اصفهان روی آورد . در باره حوادثی که پس از ورود نادر به اصفهان اتفاق افتاد اگر چه روایات در اصل یکسان است لکن در جزئیات اندکی متفاوت میباشد . اجمال این روایات آنست که پس از دید و بازدید های تشریفاتی با شاه طهماسب نادر بافتخار شاه در باغ هزار جریب ضیافتی داد و نسبت به شاه مراسم احترام و ادب را به کاملترین وجهی بجای آورد و او را به اقامتگاه خصوصی خود هدایت نمود و آنگاه شاه طهماسب چنانکه رسم بود اشراف و دربار را اجازه حضور داد و فرمان صادر کرد که شراب مهیا کنند و ارباب طرب و سائل تعیش را فراهم سازند . نادر با نهایت ادب رسم عیبهان نسوازی بجای آورد و آنچه را که مورد تقاضای شاه بود کاملاً فراهم ساخت و شاه طهماسب سه روز و سه شب با درباریان و رجال فاسد به لهو و لعب و باده گساری پرداختند و پس از سه روز همه سران و فرماندهان ارتشهای عراق و خراسان اطلاع یافتند که شاه طهماسب از شدت مستی عنان عقل را از کف داده است .

آنگاه نادر از سران ارتش و قزلباش «کنگاشی» تشکیل داد و همه عدم توانایی شاه طهماسب را بادامه سلطنت تأیید کردند .

در عین حال عده ای از مردم اصفهان دعوت شدند تا در باره وضع شاه طهماسب شهادت دهند و همه با خلع وی از سلطنت و استقرار پسر نوزادش شهباس میرزا بر سر پیر شهریاری ایران موافقت کردند .

البته در تاریخ نادری اشاره ای به میگساری شاه طهماسب نشده است با اینهمه جسی تردید نیست که پادشاه صفوی در این ضیافت در باده گساری افراط کرد و نادر هم وی را در این کار تشویق نمود .

کلی از ظاهر امر چنین برمیآید که نقشه خلع پد شاه طهماسب قبلاً بدقت از طرف نادر فراهم شده بود .

بروایت محمد محسن خلع پد شاه طهماسب از سلطنت شش روز پس از ورود به اصفهان روی داد . لکن (کوکل) (۱) تأیید میکند که نادر بمحض ورود باصفهان شاه طهماسب را دستگیر نمود و او را بزندان انداخت .

پس از آنکه نادر کودتای خود را با این موفقیت انجام داد شاه طهماسب و حرم و خدمتکارانش را تحت مراقبت شدیدی به مشهد گسیل داشت .

ممکن است سؤال شود چرا نادر قدمی فراتر نهاد و خود تاج و تخت سلطنت را تصاحب ننمود ؟ علت این امر بیشتر احتیاط و تدبیر است . نادر نیک میدانست که هنوز در سر تا سر کشور حس وفاداری نسبت به خاندان صفوی شدید است و بنابراین با آنکه بسیار نیرومند بسود ترجیح داد که قبل از اجرای نقشه های خویش ارتش را کاملاً در تحت اختیار خود درآورد .

گذشته از این اودر حقیقت زمام امور را کاملاً در دست گرفته و مانعی نداشت که چندی پیش درنگ کند تا با نهایت سهولت برمسند سلطنت ایران تکیه زند .

روز هفدهم ربیع الاول سال ۱۱۴۵ هجری (۱۷۳۲ میلادی) مراسم تاج گذاری شاه عباس سوم در کاخ تالار طویله صورت گرفت بدینقرار که گهواره شاهزاده نوزاد به تالار آورده شد و نادر جقه سلطنت بر سر وی

گذاشت و شمشیرشهریاری را نیز در کنار وی نهاد و سپس مراسم احترام نسبت پیدایش جدید معمول گردید و مدت هفت شب و هفت روز جشن و سرور در شهر برپا بود .

از آنجا که شاه بیش از هشت ماه نداشت طبعی بود که زمام امور کشور میبایستی بدست يك نایب السلطنه سپرده شود و بدیهی است که این لباس را بر قامت نادر بریده بودند .

نادر پس از آنکه به این مقام رسید لقب طهماسبقلی خان را که از سال ۱۱۳۹ هجری (۱۷۲۶ میلادی) بدان ملقب بود رها کرد و عنوان وکیل الدوله و نایب السلطنه را اختیار نمود .

خبر کودنای نادر در سن پترزبورگ باخوشوقتی تلقی گردید زیرا در آنجا نادر یار وفادار روسیه شمرده میشد و همه محافل یقین داشتند که بزودی آخرین پادشاه سلسله صفوی را از سلطنت خلع خواهد کرد .

نادر بیدرنگ سفیرانی به عثمانی و هندوستان و روسیه فرستاد تا سران این کشورها را رسماً از مراتب آگاه سازد .

محمد علی خان سفیر کبیر ایران در هندوستان مأموریت یافت که باردیگر از دولت هند بخواهد که مرزهای هندوستان را بر روی مهاجرین افغان ببندد .

در قسطنطنیه خلع شاه طهماسب نوید نگرانی فراوان نمود . سلطان عثمانی گذشته از اینکه برای لشکرکشی به باختر ایران آماده گردید تصمیم گرفت پیش از پیش بر نفوذ خود در داغستان و شیروان پیفزاید و از آنجا نادر را تهدید به حمله کند .

همچنین به خان کریمه دستور داد که عناصر طرفدار عثمانی را در

مدافعین بختیاری پس از آنکه بیست و یکروز در محاصره شدیدی بسر بردند ناگهان از درّ خارج شدند و با شجاعت خاص آنقدر نبرد کردند تا آخرین نفر آنها بهلاکت رسید. آنگاه نادر از راه لرستان بطرف کرمانشاه روی آورد و این شهر را تحت محاصره قرار داد و عثمانیان پس از مقاومت مختصری شهر را ترک گفتند. نادر هنگام توقف در کرمانشاه دستور داد قبیله زند در منطقه ملایر و علی شکر بهمناسبت فجاجی که بعد از حمله افغانان مرتکب شده بودند سخت گوشمال گردند. در اواخر پاییز نادر پس از رسیدن عمده قوای ایران از کرمانشاه بطرف مرز عثمانی حرکت کرد و چون میدانست که احمد پاشا گذرهای مرزی را در (درنه) و (منده) و (بدره) مستحکم ساخته و در نقاط حساس قوای نیرومندی گماشته است بر آن شد که از سمت غیر مرقمی عثمانیان حمله برد و بنا بر این از شاهراه نزدیک کرد بطرف شمال یا شمال شرقی روی آورده و خود را از دره واقع در نزدیکی گهواره به (گردنه - بی - باناکیز) رسانید و شب هنگام به عثمانیان حمله سخنی برد و بسیاری از آنانرا بهلاکت رسانید و جمعی کثیر دیگر منجمله احمد پاشا فرمانده آنان را اسیر کرد.

پس از آن نادر عمده ای را مأمور جمع آوری خواربار و احتیاجات لازم از مناطق مجاور (بهریز) نمود و به برادرزانش (اعطف علی بیگ احمد لو) فرمانده قوای آذربایجان و اردلان و همدان دستور داد که از یک نقطه شمالی - تر از مرز عثمانی عبور کند و با قوای خسود در دشت بین النهرین بدوی ملحق گردد. آنگاه بعضی آنکه مستقیماً بطرف بعدادیش رود چنین وانمود کرد که قصد حمله به کرکوت را دارد و امیدوار

بود که بدین طریق احمد پاشا را از بغداد خارج کند. اما چند فرسنگ
 بیش از (نوزکرماتلی) نگذشته بود که ناگهان توقف نمود و پس از آنکه
 هفت هزار تن از سپاهیان خویش را مأمور اشغال کرکوک ساخت خود
 بطرف قره تپه در سمت جنوب پیش راند و در آنجا لطفعلی خان و قوایش
 نیز بدو پیوستند. آنگاه از طریق (ناش کپرو) بطرف «شهربان» روی
 آورد و پس از آنکه ۱۰ تا ۱۲،۰۰۰ هزار تن از عثمانیان را در نزدیکی
 شهربان شکست فاحشی داد متوجه (ینگیجه) شد ولی شب هنگام در
 حالیکه میکوشید پل (بوهریز) را بتصرف درآورد راه خود را گم کرد.
 روز بعد نادر پیشرفت بطرف بغداد را آغاز نمود و در عرض راه
 بیگانه از قوای اکتشافی عثمانی برخوردار و عده‌ای از آنانرا کشته و زخمی
 نمود و بقیه را نیز بقید اسارت درآورد.

ده روز از زمستان گذشته بود که متجاوز از ۱۰،۰۰۰ تن از
 سپاهیان ایران در سامره از رود دجله گذشته و موقعیت بغداد را بمخاطره
 افکندند. عده قوای ایران نیز در ۱۷ ژانویه ۱۷۳۳ (۱۱۴۶ هجری) در
 مقابل کاظمین اردو زدند و سه روز بعد نادر عده‌ای از سربازان خود را
 برای حفاظت مقبره ابوحنیفه در معظم اعزام داشت. در این اثنا نیروی
 ایران پل بوهریز را بتصرف درآورده بود. چون عثمانیان تمام این منطقه
 را خالی کرده بودند نادر ناگزیر برای تأمین خواربار و احتیاجات خود
 چند روز درنگ کرد.

از آنجا که عثمانیان کرانه راست دجله را در مقابل اردوگاه
 ایرانیان تقویت کرده بودند نادر تصمیم گرفت از رود عبور نموده و مواضع
 دشمن را دور بزند و بهمین جهت بکمک یک مهندس خسارچی پل متحرکی

باتنه درخت خرما در بالای بغداد بوجود آورد و روز اول رمضان با ۲۵۰ تن از سپاهیان خود از رود عبور کرد. روز بعد ۱۵۰۰ تن دیگر از سر بازان ایرانی نیز به نادر پیوستند و پیشرفت بسوی بغداد آغاز گردید. احمد پاشا چون از پیشرفت قوای ایران در کرانه باختر دجله آگام گردید نیروی پیاده نظام کثیری را با پشتیبانی سوار نظام و توپخانه مأمور جلوگیری از پیشرفت دشمن نمود. هنگامیکه دو نیرو با هم مواجه شدند پیاده نظام کار آزموده عثمانی توانست در آغاز امر شکست سختی به ایرانیان وارد سازد و وضع نادر و قوایش را سخت به مخاطره افکند لکن ناگهان ۱۵۰۰ تن دیگر از سپاهیان ایرانی که بر اثر شکستن پل متحرک عقب مانده بودند به نادر پیوستند و او را در عقب راندن عثمانیان یاری کردند.

این پیروزی به نادر اجازه داد که بر کرانه باختر دجله کاملاً مسلط گردد و حلقه محاصره را در پیرامون بغداد تنگتر سازد قوای عثمانی در مقابل اردوگاه ایرانیان بداخل شهر گریختند و توپ و تجهیزات خود را در آنجا و بغداد کهنه برجای گذاشتند. بر طبق دستور نادر قوای ایران شهرهای سامره و حله و کربلا و نجف و چندین شهر دیگر را اشغال کردند محاصره بغداد بدین طریق تکمیل گردید. ایرانیان مانند غلبه ایان که اصفهان را محاصره کردند دارای توپخانه دورزن نبودند و اگر چه شهر را بشدت بمباران کردند لکن نتوانستند دیوارها را به اندازه کافی سوراخ نمایند و بنا بر این نادر برای ازپای در آوردن احمد پاشا چاره ای جز توسل به ایجاد قحط نداشت.

ایرانیان استحکامات نیرومندی در پیرامون بغداد ایجاد کردند.

از همه طرف راه خروج را بر عثمانیان بستند. در این اثنا عبدالعلی شیخ اعراب بنی لم به نادر پیوسته و به او قول داد که در حمله بر بصره به وی کمک نماید بدین ترتیب محاصره بصره آغاز گردید لکن قوای مهاجم بزودی متفرق شدند زیرا از طرفی اعراب پیمان خود را شکستند و از طرف دیگر سپاهیان ایرانی نیز مأمور دفع طغیان درلار شدند.

پنا به یادداشت های (کومبرون) نادر علاوه بر اینکه قصد داشت بصره را تصرف نماید میخواست مسقط را نیز اشغال کند لکن اجرای این نقشه را نیز چنانکه اکنون خواهیم دید بتمویق انداخت.

شرح مصائب و بدبختیهای محصورین بغداد شیهه بداستان زندگی مردم اصفهان در سال ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲ میلادی) است بدین معنی که بسیاری از آنان بر اثر قحط و بیماری جان سپردند. هانوی نقل میکند چگونه نادر از راه استمراء چندین مشک آب هندوانه بشهر فرستاد و چگونه احمد پاشا در عوض آن مقداری از بهترین نان بغداد را برای او ارسال داشت.

نادر برای آنکه مدافعین را بیش از پیش مأیوس سازد هر دو هفته یکبار در حدود ده تا دوازده هزار تن از سپاهیان خود را شبانه چند فرسنگ بعقب میبرد و فردای آنشب با چار و جنجال فراوان و بیرقهای خیره کننده به اردوگاه باز میگردد تا دشمن چنین تصور کند نیروی تازه ای برای تقویت مهاجمین میآید. بازی در پایان ماه محرم ۱۱۴۶ هجری دشواری اوضاع بغداد بدرجه ای رسید که احمد پاشا ناگزیر نمایندگان برای مذاکره در باب تسلیم قوای عثمانی نزد نادر فرستاد.

باینهمه استخلاص مردم بغداد از محاصره بسیار نزدیک بود زیرا قوای

امدادی عثمانی بفرماندهی توپال عثمان پاشا از شمال بسرعت بمكك محصورین میآمد. توضیح آنکه چون امپراتور عثمانی مشاهده کرد که بغداد سخت در محاصره است برگزیده ترین سرباز خود یعنی توپال عثمان پاشا صدر اعظم سابق را که در آن زمان مفضوب و حاکم اریوان بود رتبه سرعسکری بالاترین درجه نظامی عثمانی، بخشیده و او را با ۸۰۰۰۰ هزار تن سپاهی که بیشتر از ایالات اروپائی عثمانی جمع آوری شده بودند مأمور نجات بغداد کرد. توپال عثمان در آغاز امر پیشرفت سریعی کرد لکن پس از برخورد به رود های بیشمار و منطفه کرکوک که بکلی ویران و از خواربار تهی بود از سرعت پیشرفتش کاسته شد.

احمد پاشا يك يا دوروز پس از آنکه پیشنهاد تسلیم به نادر نمود نامه ای از توپال عثمان پاشا دریافت داشت مبنی بر اینکه با سرعت هرچه تمامتر برای استخلاص بغداد پیش میراند. احمد پاشا این نامه را برای محصورین قرائت کرد لکن مردم مفاد آنرا باور نکردند تا اینکه عثمان پاشا ناگزیر مهر و امضای آنرا بهمه نشان داد.

بدون شبیه وصول این نامه بود که عثمان پاشا را در مذاکرات سخت تر کرد و تأیید نمود که شهر را تا پایان ماه صفر (۱۱ اوت) به نادر تحویل نخواهد داد.

توپال عثمان پاشا پس از نجات کرکوک از محاصره (نادر هنگام حرکت بطرف بغداد عده ای از قوای خود را مأمور محاصره کرکوک نموده بود) از گردنه دجله بطرف بغداد جلو راند تا هم از کشتی های مأمور حمل و نقل خواربار و آب حمایت کند و هم خود را به محصورین برساند و چون به بغداد نزدیک شد نادر نامه ای مه وی نگاشت و تأیید

کرد که حاضر است در هر جا که او مایل باشد برای مصاف آماده گردد
لکن سرعسكر عثمانی بيك نادر را دستگیر کرد و از دادن پاسخ امتناع
ورزید .

نادر برای مواجهه با حمله توپال عثمان پاشا کلیه قوای خود را
به اسنثای ۱۲،۰۰۰ تن بشمال فرستاد و دستورداد که عقب نشینی قوای
ایران از حدود بغداد طوری صورت گیرد که محصورین متوجه نشوند
حتی يك تن از آن عده کم شده است و خود نیز تا شب ششم صفر خطوط
محاصره را رها نکرد و تنها در این شب بود که با شتاب منطقه بغداد را
ترك گفت و چند دقیقه قبل از آغاز نبرد به قوای خویش پیوست .
تعیین محل حقیقی این نبرد دشوار است زیرا هر يك از مورخان
محل خاص را ذکر میکنند .

(فن همد) میگوید که نبرد در کرانه دجله در ۳۰ فرسنگی بغداد
روی داد و حال آنکه مارتن فرنچ عقیده دارد که در (جدیده) صورت
گرفت . توپال عثمان قوای خویش را در کرانه دجله در پشت سنگرهای
برومندی و ساح بتونهای سنگین مستقر ساخته بود و از لحاظ عده سپاهیان
عثمانی بر قوای ایران بسی فزونی داشتند .

نردمهارن ساء هشت آغاز گردید بدینقرار که جلو داران دو
طرف با یکدیگر تصادم نمودند و اندکی بعد توپهای عثمانی صدا در آمد
و توپال عثمان حمله را از شمال خاوری بطرف دسنه بزرگی از قوای
ایران که در حال پیشروی بودند آغاز کرد و یکساعت بعد متجاوز از
۵،۰۰۰ تن از سپاهیان عثمانی حمله عمومی را شروع نمودند .
بنیاده نظام افغانی و ایرانی که سه لشکر را تشکیل میدادند

عشمانیان را ناکزیر بعقب نشینی نموده و چندین توپ آنان را بغنیمت بردند و هنگامی که ۲۰۰۰ تن از قوای کمکی عثمانیان راه فرار پیش گرفتند وضع دشمن بسیار خطرناک شد . با اینهمه توپال عثمان وقت خود را صرف گردآوری قوای پراکنده خویش نساخت بلکه نیروی ذخیره خود را که از ۲۰۰۰۰ تن تجاوز میکرد داخل میدان نبرد کرد و در نتیجه حمله ایرانیان را در هم شکست و توپهای از دست رفته را باز گرفت . نادرشاه که خود نبرد را اداره میکرد در بحبوحه جنگ مورد اصابت تیر قرار گرفت و از اسب بزمین افتاد لکن بیدرنک با تن خون آلود بر اسب دیگری سوار شد و فرمان حمله متقابل داد .

بد بختانه باد که از سمت شمال میوزید گرد و خاک غایظی بلند کرد چنانکه دیدگان ایرانیان از تشخیص هدف باز ماند و در عین حال آفتاب تموز مزید بر علت بود . پس از چند ساعت نبرد یأس آهیز ایرانیان از فرط تشنگی دچار وضع تحمل ناپذیری گردیدند و عثمانیان کرانه رود را بتصرف در آوردند .

چون دومین اسب نادر زخمی گردید از سر بزمین خورد و نادر را بزمین افکند با اینکه اسب دیگری بیدرنک باختیار وی گذاشته شد سپاهیان بتصور اینکه نادر بهلاکت رسیده است دستخوش رعب شدیدی گردیدند و افسران ایرانی نتوانستند از فرار آنان جلوگیری نمایند . نادر چون مشاهده کرد که قادر بجلوگیری از فرار سربازان نیست با باقیمانده قوایش شروع بعقب نشینی نمود .

عقیده مورخان راجع بتلفات سنگینی که در این نبرد بطرفین وارد آمد مختلف است و اکثر آنان بر آنند که در حدود ۳۰۰۰۰ تن از